

پند و اندرز در تاریخ بیهقی

حسین جبارپور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر ادبیات دبیرستان‌های اهواز

چکیده

نظر به بسامد بالای پند و اندرز در «تاریخ بیهقی» و قدرت بیان شگفت‌انگیز نویسنده این کتاب، ابوالفضل بیهقی، در بیان پند و اندرز و نصیحت در خلال شرح رویدادهای تاریخی و ذکر داستان و حکایت‌های عبرت‌آموز برای پندآموزی و عبرت خوانندگان، پندها و نصیحت‌های بیهقی و انواع آن‌ها در این حکایت و داستان‌ها حل شده‌اند و بزرگان اهل قلم با ذکر کلی سخنان حکیمانه یا عبرت‌آموز از آن‌ها گذشته‌اند. نگارنده بر آن است تا با شیوه تحلیلی-توصیفی جلوه دیگری از شاهکار بیهقی را، که همان پند و اندرز و شیوه‌های متنوع آن در خلال سطرهای تاریخ اوست، ارائه دهد و پند و نصیحت را از عبرت مشخص کند.

کلید واژه‌ها: ابوالفضل بیهقی، تاریخ

بیهقی، پند، نصیحت

مقدمه

از روزگاران نخستین حیات بشر، هیچ زمان آدمی از وجود افراد آگاه و مطلع برای یافتن راه صحیح در مسیر زندگی بی‌نیاز نبوده و همواره سعی کرده است برای رفع تنگناها و رهایی از رنج و عذاب، تکیه‌گاهی مطمئن بیابد. برای این مهم چه کسی از پیران گرم و سرد روزگار چشیده و دل‌بریده از دنیا بهتر است؟

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (ولادت ۳۸۵ ه.ق.) نویسنده توانای «تاریخ بیهقی» در این کتاب تنها به شرح وقایع تاریخی و حوادث و رخداد‌های زمان خود پرداخته بلکه با

وسعت نگاه تمام آنچه را در زندگی مردم و دربار غزنویان رخ داده است به تصویر کشیده و از جمله آن‌ها شیوه پرداختن به نصیحت و پند و اندرز دادن است. در حوادث و رویدادهای مهم، گاه امیر مسعود به‌عنوان سلطان غزنوی از بزرگان دربار درخواست پند و نصیحت داشته است؛ برای مثال، امیر مسعود خطاب به بونصر مشکان می‌گوید: «اعتماد ما بر تو ده چندان است که پدر ما را بوده است. به کار مشغول باید بود و همان نصیحت‌ها که پدرم را کرده‌ای می‌باید که همه شنوده‌اید که ما را روزگار دراز است تا شصت و نصیحت تو مقرر است» و در دیگر موارد این بزرگان هستند که به فراخور حال و موقعیت خود، از وزیر و دبیر گرفته تا پیران با تجربه نظیر «آلتونتاش خوارزمشاه»، در رویدادهای زمانه به نصیحت امیر مسعود می‌پردازند.

در خلال بیان نصایح به گونه‌ای از نصایح برمی‌خوریم که شاید بتوان از آن‌ها تعبیر به مشاوره و راهنمایی کرد و به بیان دیگر پند و نصیحت، گونه‌ای مشاوره دادن به افراد و شخصیت‌هاست که در مواقع خطر یا هنگام تصمیم‌گیری می‌تواند آنان را یاری دهد. نکته قابل تأمل در پند و اندرز آن است که به فراخور سود و زیان برای افراد و یا میزان تعهد و وفاداری یا دلسوزی افراد رنگ و بوی پند و نصیحت متفاوت می‌شود. برای روشن شدن موضوع، در این مقاله شیوه‌های گوناگون بیان پند و نصیحت در تاریخ بیهقی به ترتیب زیر تحلیل و بررسی می‌شوند:

الف. پند و اندرز و نصیحت پدرا نه

ب. پند و اندرز و نصیحت بنده وار

پ. پند و اندرز و نصیحت مشفقانه
ت. پند و اندرز و نصیحت و مشاوره
ث. پند و اندرز و نصیحت و قبول تهمت
ج. پند و اندرز و نصیحت همتایان
چ. پند و اندرز و نصیحت مصلحت‌آمیز
ح. پند و اندرز ابلیس‌وار.

بیهقی برای پند و عبرت‌آموزی هر جا مناسب بداند، داستانی برای آراستن تاریخ و آگاه کردن خوانندگان می‌آورد و از آن جمله داستان فضل ربیع و مأمون و حدیث ملطفه‌ها و مأمون و قصه نصر احمد در علاج خشم خود. شاید به همین مناسبت است که درباره تاریخ بیهقی با ذکر عبرت‌آموز بودن و اشاره به داستان‌های پندآموز، به شیوه و روش پند و اندرز در این کتاب کمتر اشاره شده است و تنها به ویژگی عبرت‌آموزی آن پرداخته‌اند و چنان که گفته‌اند: «تئوری تاریخ‌نویسی او گفتن حقیقت بوده است، برای گرفتن عبرت». (محمد بنه‌گزه‌ای، ۱۳۸۴: ۸۳) در این مقاله با تکیه بر واژه پند و اندرز و نصیحت، شکل و روش بیان پند و نصیحت از زبان بیهقی یا از زبان دیگران به قلم بیهقی می‌آید.

بیهقی هدف خود از آوردن این حکایات را فایده بردن خوانندگان می‌داند و می‌گوید شاید به درد کسی بخورند: «و غرض من از نوشتن این اخبار آن است تا خوانندگان را از من فایده‌ی بحاصل آید و مگر کسی را از این بکار آید.» این سخن بیهقی شاید همان است که در خاطره نسل‌های بعد به سخن زیبای سعدی تبدیل می‌شود: «از گلستان من بیر ورقی»؛ او می‌خواهد با ذکر حکایت‌های عبرت‌آموز ذهن بشر فریفته شده به

نعمت‌های دنیایی را با تلنگری لطیف و گاه ضربه‌ای سخت و کوبنده بیدار سازد. خالی از لطف نیست اگر در اینجا به تمایز ناملموس پند و نصیحت از عبرت اشاره‌ای شود. برای واژه پند و مشتقات آن **علامه دهخدا** در «لغت‌نامه» معانی متعددی نظیر نصیحت، موعظه، وعظ کردن، اندرز دادن و نصیحت کردن آورده است. پند و اندرز بیشتر زمانی صورت می‌گیرد که هنوز اتفاقی نیفتاده است و نصیحت کننده قصد دارد با هوشیار کردن و آگاهی دادن، شنونده را با زوایای مختلف کاری که در پیش دارد، آشنا سازد تا از خطاها و گرفتاری‌های احتمالی وی پیشگیری کند؛ مانند: نامه حرة ختلی در واقعه مرگ امیرمحمود به امیرمسعود: «... حرة ختلی نبشته بود که خداوند ما سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روز مانده بود از ربیع‌الآخر گذشته شد، رحمة الله و روز بندگان پایان آمد... و امیر داند که از برادر این کار بزرگ برنیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند و ما عورات و خزائن به صحرا افتادیم. باید که این کار به زودی بدست گیرد که ولی عهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت گرفته است و دیگر ولایت بتوان گرفت... و اصل غزنین است و آن گاه خراسان و دیگر همه فرع است، تا آنچه نبشتم نیکو اندیشه کند...» اما عبرت، پند گرفتن از حوادثی است که برای کسی یا کسانی رخ داده است و با مشاهده یا مطالعه سرگذشت آنان می‌کوشیم از آنچه ما را در ورطه مشابه گرفتار می‌کند، دوری کنیم. پس عبرت، پندی است که به دلیل سهل انگاری و یا به هر دلیل دیگر به وقوع پیوسته و دیگر برای شخص سودی ندارد اما دیگران می‌توانند از آن پند بگیرند؛ مانند آنچه در داستان حسنک وزیر اتفاق افتاد و در نهایت، بیهقی است که از آن عبرت به ما پند می‌دهد و می‌گوید: «و این افسانه‌یی است با بسیار عبرت.» تاریخ بیهقی مملو از پند و اندرز و عبرت است. آنچه می‌تواند مشخصه‌ای برای پندهای بیهقی با دیگر پند و اندرزهای موجود در ادبیات فارسی تلقی شود، مخاطره‌آمیز بودن گاه‌گاه آن‌هاست و اینکه مخاطب بیهقی فقط

اشخاص عادی نیستند، بلکه پادشاه طرف خطاب بیهقی است.

بحث و بررسی

شیوه‌های مختلف بیان پند و نصیحت در تاریخ بیهقی به شرح زیر است:

الف. پند و اندرز و نصیحت پدران

گاه نصیحت‌کننده همچون پدری مهربان می‌خواهد برای سعادت و ترقی نصیحت‌شونده او را پند دهد. در این شیوه نصیحت، اغلب، ناصح، پروایی ندارد و از منظر بزرگی مقام یا سن و سال به شنونده پند و اندرز می‌دهد. پنددهنده یا مانند امیرمسعود در ماجرای نوشتن نامه به امیرمحمد، در خصوص تهنیت و تعزیت و نیز نصیحت وی در باب پذیرفتن ولی‌عهدی امیرمسعود و دادن تخت ملک به وی، در مقامی بالاتر است و از این نظر بر مخاطب برتری دارد، بزرگ‌منشانه و با چاشنی قدرت نصیحت می‌کند، شنونده چاره‌ای جز پذیرفتن حرف‌های او ندارد و این حرف‌ها با نوعی تحکم و امر همراه است. شخصیت‌هایی چون خوارزمشاه آلتون‌تاش و خواجه احمدحسن میمنندی و یا یحیی برمکی نسبت به هارون، برتری سنی دارند و مخاطب، ولو اینکه از نظر مقام و موقعیت بالاتر از آن‌ها باشد با طوع و رغبت یا اکراه سخن آن‌ها را می‌پذیرد: «... سلطان گفت: سخن خوارزمشاه ما را برابر سخن پدر است و آن را به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه او را بپذیریم و کدام وقت بوده است که او مصلحت جانب ما نگاه نداشته است؟» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۵: ۸۷) و نیز، ر. ک، صص: ۶۴۵، ۶۴۴، ۲۵۲، ۷.

یکی از ویژگی‌های نصیحت‌های پدران این است که شنونده به دلیل برتری سنی گوینده و احترامی که به همین سبب برای او قائل است، حرف‌هایش را می‌پذیرد. چنان‌که امیرمسعود، نظر احمدحسن میمنندی را برای پرهیز از رفتن به هند، به احترام وی می‌پذیرد، چرا که «رأی درست این است که خواجه گفت و جز این نشاید و وی ما را پدر است.» (همان: ۴۳۵)

ب. پند و اندرز و نصیحت بندگان

در جای‌جای تاریخ بیهقی، دیده

می‌شود که زیردستان پادشاه، اعم از وزیر و بزرگان دربار، به نصیحت او می‌پردازند. در این نصیحت‌پردازی‌ها، لحن و کلام گویندگان با آنچه در بیان پند و اندرز پدران ذکر شده کاملاً متفاوت است. بندگان پادشاه، حتی در میان خودشان نیز برای پند دادن به پادشاه رعایت سلسله‌مراتب را لازم می‌دانند و کسانی چون آلتون‌تاش، خواجه احمدحسن و بونصیر **مشکان** از این نظر بر دیگران برتری دارند؛ تا جایی که پس از درگذشت خواجه احمدحسن و ایام صدارت بوسهل حمدوی، تأثیر و جایگاه بونصر در پند دادن به امیرمسعود بیش از وزیر بوسهل حمدوی است. چنان‌که در جلسه مشاوره، در باب حرکت امیر به هندوستان - که امیر مسعود با خواجه بزرگ احمدحسن میمنندی، عارض، بونصر مشکان و حاجبان بلگاتگین و بگنغدی خلوت می‌کند - خواجه بزرگ اعلام‌نظر می‌کند و پس از اتمام پند و نصیحتش تصدیق سخن خود را از دیگر حضار خواستار می‌شود و آن‌ها این گونه پاسخ می‌دهند: «آنچه خواجه بزرگ بیند و داند، ما چون توانیم دید و دانست...» (همان: ۴۳۴-۴۳۵) بیهقی در ماجرای انتصاب فردی به ولایت ری می‌نویسد: «همگان خاموش بودند تا خواجه احمد چه گوید.» (همان: ۴۱۲) او با نگاه ظریف و نکته‌سنج خود به خوانندگان می‌گوید که برای پند و اندرز دادن مانعی نیست اما رعایت شرایط و حال و مقام شنونده بس ضروری و الزامی است و با لطایف‌الحیل باید گفت تا باعث رنج شنونده و نیز آسیب گوینده نگردد و سخن نیز تأثیرگذار باشد؛ چرا که در غیر این صورت چه بسا بر سر گوینده آن آید که در داستان آلتون‌تاش حادث شد: «امیر از وی نیک خشنود گشت به چندان نصیحت که کرد... و لیکن امیر را بر آن آورده بودند که وی را فرو باید گرفت.» (همان: ۷۰ نمونه‌های دیگر، ر. ک، صص: ۸، ۹، ۵۴، ۴۷، ۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۲، ۶۷۱، ۶۷۲)

پ. پند و اندرز و نصیحت مشفقانه

شیوه دیگری از بیان پند و نصیحت در تاریخ بیهقی دیده می‌شود که این شیوه را بیان پند و اندرز و نصیحت مشفقانه

نامیده‌ام. در پند و اندرز مشفقانه شفقت و دلسوزی موج می‌زند؛ تا جایی که شنونده، گوینده را چون پدیر خویش می‌داند. این نصیحت و اندرز از سر مهربانی و دلسوزی است، چنان‌که در «لغت‌نامه» نیز ذیل واژه «ناصحانه»، معنای «مشفقانه» و «دلسوزانه» ذکر شده است. در سخنانی که بونصر درباره‌ی آلتون‌تاش به نقل از آلتون‌تاش به امیرمسعود می‌گوید، این ویژگی به خوبی نمایان است: «آلتون‌تاش با بنده نکته‌ی چند بگفته است در راه که می‌راندم. شکایتی نکرد، اما در نصیحت امیر سخنی چند بگفت که شفقتی سخت تمام دارد بر دولت، سخن برین جمله بود که کارها بر قاعده‌ی راست نمی‌بینند، خداوند بزرگ نفیس است و او را نیست همتا و حلیم و کریم است و لیکن بس شنونده است و هرکسی زهره‌ی آن دارد که نه به اندازه و پایگاه خویش با وی سخن گوید، و او را بدو نخواهند گذاشت ... و اینک به فرمان عالی می‌روم و سخت غمناک و لرزانم برین دولت چون بندگان و مشفقان، ندانم تا این حال‌ها چون خواهند شد.» (همان: ۷۲) دلسوزی پندگویی مشفق در عبارت فوق به خوبی مشهود است و بی‌هقی با ذکر قید «سخت تمام» در جمله «شفقتی سخت تمام دارد بر دولت، و نیز سخت غمناک و لرزانم برین دولت چون بندگان و مشفقان، نهایت دلسوزی خود را بیان می‌کند و این محبت و عشقی است که هیچ اجر و مزدی نمی‌توان برای آن تصور کرد. در این نصیحت علاوه بر نمودهای دلسوزی، عیب بزرگ امیرمسعود، که ذهن‌بینی اوست، از زبان آلتون‌تاش نقل می‌شود و در پاسخ به نامه‌ی او، امیرمسعود به این شفقت و دلسوزی آلتون‌تاش صحنه می‌گذارد و می‌نویسد: «و چون پدر ما فرمان یافت و برادر ما را به غزنین آوردند، نامه‌ای که نبشت و نصیحتی که کرد و خویش‌تاش را که پیش ما داشت و از ایشان باز کشید بر آن جمله بود که مشفقان و بخردان و دوستان بحقیقت گویند و نویسند». در عبارت بالا ذکر کلمه‌های مشفقان، بخردان و دوستان و تأکید بر اینکه آنان «بحقیقت» گویند و نویسند،

به‌خوبی وجه تمایز پند و اندرز و نصیحت مشفقانه را با دیگر نمونه‌های موجود در تاریخ بی‌هقی مشخص می‌کند. نمونه‌های زیبا و گویای این‌گونه نصیحت را در نامه به آلتون‌تاش، سخن احمدحسن بابونصر در باب وزارت، مشاوره‌ی امیر در باب رفتن به هندوستان با خواجه بزرگ می‌توان دید. (ر.ک. صص: ۵۰، ۶۸، ۷۵، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۰۱، ۴۱۷، ۴۳۴، ۴۶۷، ۵۱۴، ۷۱۰)

ت. پند و اندرز و نصیحت و مشاوره

در لغت‌نامه‌ی دهخدا، یکی از معانی نصیحت (نصیحة) «بذل جهد در مشورت» ذکر شده است و به تبع آن، می‌توان برداشت جدیدی از معنای پند و اندرز در تاریخ بی‌هقی ارائه داد که در فرهنگ‌های لغت کمتر به آن اشاره شده و شاهد مثالی هم برای آن نیامده است و آن مفهوم مشاوره است. وقتی کسی به پند و نصیحت دیگری می‌پردازد، برای درست اندیشیدن، درست تصمیم گرفتن و درست رفتار کردن و هدایت او، با او مشاوره کرده است. در ماجرای نامه‌ی حره‌ی ختلی به امیرمسعود، در واقع، حره برای چاره‌اندیشی و تصاحب تاج و تخت و سامان دادن به اوضاع کشور پس از مرگ امیرمحمود، به امیرمسعود مشاوره داده است و لفظ نصیحت در عبارت زیر می‌تواند معادل مشاوره باشد: «... این ملکه نصیحتی کرده است و سخت بوقت آگاهی داده و خیر بزرگ است که این خیر اینجا رسید...» (همان: ۱۲) این نوع نصیحت که در آن ابراز بندگی و شرایط ادب و احترام رعایت می‌شود تفاوتی با دیگر نصیحت‌ها دارد که اوضاع و شرایط بیان آن است. نصیحت‌های مبتنی بر مشاوره زمانی بیان می‌شوند که کارها کاملاً گره خورده‌اند. مثلاً امیرمسعود برای رهایی از بند حوادث به دنبال راه چاره است. بی‌هقی نیز در عناوینی که برای شرح حوادث تاریخ خود قرار داده، عنوان **رای زدن** را برای این مورد آورده است که به معنی مشورت و مفید معنای مشاوره است و البته تشخیص این‌دو از هم به دقت و نگاه دقیق و موشکافانه در گفتار بی‌هقی نیاز دارد. «وزیر گفت: بنده آنچه داند از

نصیحت بگوید، فرمان خداوند را باشد: ستوران یکسوارگان و از آن غلامان سرایی بیشتر گاه برنج خورده‌اند به آمل مدتی دراز و تا بیامده‌ایم گیاه می‌خورند. و از این جا تا سابر این جمله است که نسخت کردند، درشت و دشوار. اگر خداوند به تن خویش حرکت کند و تعجیل باشد، ستوران بمانند و پخته لشکر که بر سر کار رسد اندکی مایه باشد و خصمان آسوده باشند و ساخته و ستوران قوی، می‌باید اندیشید که نباید خللی افتد و آب بود که حرکت خداوند به تن عزیز خویش خرد کاری نیست.» (همان: ۶۹۷ - ۶۹۶) نصیحت مشاوره‌وار از نظر بیان روان‌تر است و با آنچه مشهود و عینی است، سروکار دارد. (نمونه‌ی دیگر، ر.ک. ص: ۷۸۷، بازگشت هزیمتیان)

ث. پند و اندرز و نصیحت و قبول

تهدمت

دلیل و غایت نصیحت جز خیرخواهی نیست اما اگر این خیرخواهی به ضرر و زیان گوینده باشد، به صلاح نیست و دم‌درکشیدن بهتر است. در تاریخ بی‌هقی نمونه‌هایی از این دست وجود دارد که در نهایت، گوینده متضرر شده است. برای مثال، خشم گرفتن امیرمسعود بر مسعودی رازی به خاطر قصیده‌ای که در دو بیت به سلطان نصیحت کرده بود و به مذاق سلطان خوش نیامد و او را به هندوستان فرستاد. بنابراین، بی‌هقی از زبان بزرگانی چون بونصر می‌گوید: «جز خاموشی روی نیست که نصیحت که به تهدمت باز گردد، ناکردنی است.» (همان: ۸۹۵) «چه گوئیم و نصیحت راست کنیم، نمی‌شنود و ما را متهم دارد...» (همان: ۹۴۵ نمونه‌های دیگر، ر.ک. صص: ۹۲۵، ۷۰۰)

ج. پند و اندرز و نصیحت مصلحت‌آمیز

گاه، نصیحت‌کننده به جای آنکه خیر و صلاح فرد را در نظر بگیرد، به فراخور حال و مقام فرد یا منافعی که خود دارد، سعی می‌کند آنچه را شنونده دوست دارد و مطابق میل اوست در قالب نصیحت و خیراندیشی بیان کند.

دنباله‌ی مطلب در وبگاه نشریه